



صبر ایوب

طاهره رجیبی

حضرت ایوب از نوادگان اسحاق بن ابراهیم بود. خداوند متعال وی را به پیامبری برانگیخت. او را از نعمت‌های وافر، فرزندان، باغ‌ها و گوسفندان و جاه و جلال بهره‌مند ساخت. همواره بر سر سفره‌اش یتیمان و نیازمندان بسیاری می‌نشستند و در مورد اقوام و نزدیکان صله ارحام به جا می‌آورد. فرشتگان به واسطه شکرگذاری او از نعمت‌های بیکران خداوند دائماً او را به بزرگی یاد می‌کردند.

همین امر باعث شد شیطان در صدد بر آید تا از مقام او بکاهد و او را در گودال بدبختی بیندازد، لذا به پیشگاه خداوند اعتراض کرد که شکرگذاری ایوب به دلیل نعمت‌های زیادی است که به او بخشیده‌ای و اگر این نعمت‌ها از او ستانده شود و در ناراحتی و گرفتاری قرار گیرد. به طور حتم دیگر از او شکرگذاری نخواهی دید.

خداوند که از باطن بندگان خویش بخوبی آگاه است برای این که ایمان کم نظیر ایوب را به دیگران اثبات کند، تمام اموال، مزارع و اغنام او را در اختیار شیطان قرار داد و به شیطان فرمود: ثروت و فرزندان ایوب از آن تو. ابلیس تمام اموال و فرزندان او را به نابودی و هلاکت کشاند، این رخداد هیچ ناراحتی و اندوهی در ایوب ایجاد نکرد نابود شدن اموال و هلاکت فرزندان ایوب، سبب ناسپاسی او نسبت به خدای تعالی نشد. بلکه بیش از گذشته به شکرگذاری خداوند پرداخت. لذا وقتی شیطان خود را شکست خورده و ذلیل دید، آخرین تیر خود را در کمان گذاشت، تندرستی ایوب را نشانه گرفت از خداوند خواست، جسم سالم او را گرفتار مرض و بیماری کند تا بیماری ایوب سبب ناشکیبایی و ناسپاسی او نسبت به خداوند گردد.

ایوب بیمار شد، بیماری طوری بود که کرم در هفت اندام ایوب افتاد و بوی گرفت، طوری که مردمان شهر جمع شدند و گفتند ما می‌ترسیم بیماری تو به ما و فرزندانمان سرایت کند. از این شهر برو. با خواری او را از شهر بیرون آوردند. همسرش با او می‌رفت و بسیار گریه می‌کرد و می‌گفت: چه شد آن همه عزت و نعمت؟! چرا ما را با این خواری از شهر بیرون کردند. تنها کسی که تا آخرین لحظات در کنار او ماند همسر

وفادارش «رحمه» که بسیار مهربان و دلسوز بود و با سختی و فلاکت زندگی را می گذراند. سالها گذشت اما از صبر و شکیبایی ایوب اندکی کاسته نشد بلکه هر روز بیش از گذشته به شکرگزاری خداوند می پرداخت، همین امر شیطان را ذلیل و بیچاره کرد از عمق وجودش فریادی برآورد، فرزندان شیطان دورش جمع شدند و علت را جویا شدند.

ابلیس گفت: ایوب مرا به زانو درآورد و شرمنده پروردگار شدم شما را خواندم تا مرا راهنمایی و کمک کنید. گفتند: چرا از مکرها و حيله‌هایی که با آن امت‌های گذشته را به بیراه می کشیدی استفاده نمی کنی؟! گفت:

تمام حيله‌ها را به کار بردم اما در این بنده اثر نکرد.

گفتند: پدرت، آدم را به واسطه همسرش از بهشت بیرون کرد، تو نیز آن راه را برگزین و از طریق همسرش ایوب را گرفتار و ذلیل کن.

این شیوه مورد تأیید شیطان قرار گرفت. او خود به صورت مردی درآورد و به سراغ رحمه رفت و شروع به وسوسه کردن او کرد و گفت: آن همه ثروت و اموال، از دست شما رفت، فرزندان به هلاکت رسیدند، همسرت نیز دچار بلا و بیماری شده است. گمان نمی کنم این بلا و گرفتاری هیچ گاه از شما دور شود. ! رحمه از شنیدن این سخنان آهی از ته دل برآورد.

شیطان گفت: برای رهایی از این گرفتاری‌ها، این گوسفند را نزد همسرت ببر و بگو آن را ذبح کند و هنگام ذبح کردن نام خدا را بر زبان جاری نسازد تا شفا



یابد. رحمه شتابان به سوی ایوب رفت و گفت: ای ایوب تا چه وقت خداوند تو را این گونه عذاب می کند! آن همه مال و ثروت را از تو ستاند، فرزندان کو؟ زیبایی چهره ات کجا رفت؟ بیا این گوسفند را بدون اینکه نام خداوند را ببری ذبح کن تا سلامت شوی!

ایوب گفت: شیطان سراغ تو آمده و تو را وسوسه کرده و تو نیز سخنان او را قبول کردی؟! وای بر تو رحمه! آن همه مال و اموال و فرزندان را چه کسی به ما داده بود؟ گفت: خدا. ایوب گفت: ما چند سال در ناز و نعمت به سر می بردیم؟ گفت: هشتاد سال. ایوب گفت: چند سال است که گرفتار شده ایم؟! گفت: هفت سال. ایوب فریاد زد وای بر تو خیلی ناسپاسی کردی؟ چرا تحمل نکردی تا سختی ما به اندازه مدت راحتی و آسایش مان برسد؟!

در خبری دیگر آمده است که یک روز رحمه بسیار گشت و هیچ چیز به دست نیاورد، نمی خواست تھی دست به پیش ایوب برگردد. نومید و غمگین شد در این جا شیطان خود را به صورت زنی مُنعمه (ثروتمند) درآورد و جلوی رحمه ظاهر گشت. رحمه گفت: چیزی بده تا پیش بیمارم ببرم در ازای آن برایت کار می کنم.

زن گفت: من کاری ندارم که تو برایم انجام دهی، اما اگر گیسوان خود را ببری و به من بدهی به تو چیزی می دهم تا برای بیماریت ببری. رحمه بسیار گریست و گفت که این را از من نخواه. آن زن به سخنان رحمه هیچ توجهی نکرد. رحمه می خواست پیش ایوب بازگردد اما دست خالی نمی توانست چاره ای جز بریدن گیسوان خود ندید مویش را برید و به آن زن داد.

شیطان به صورت آدمی شد و پیش ایوب آمد و گفت: زنت کار بد کرد گیسوانش را بریدند. (در هر دو روایت) ایوب غم و غصه زیاد خورد و ناله کرد به همسرش گفت: به خدا قسم اگر حق تعالی مرا شفا دهد برای همین گناهت تو را صد تازیانه خواهم زد. از نزد من برو. آب و غذای تو بر من حرام است و دیگر از دست تو آب و نانی نخواهم خورد.

همسر ایوب از کنار او رفت و ایوب خود را در سختی و گرفتاری ها دید، در آن وضعیت پیشانی بر خاک نهاد و گفت: پروردگارا، سختی و گرفتاری بر من فشار آورده است و تو مهربانترین مهربانان هستی. دری از رحمت خود بر من بگشا و مرا رهایی بخش. خداوند دعای ایوب را مستجاب کرد از جانب جبرئیل^ع وحی آمد، یا ایوب برخیز که خدای متعال بر تو رحمت کرده و تو را راحتی و فرج داد.

ایوب گفت: چگونه برخیزم در صورتی که حال من اینگونه است؟ گفت: یا ایوب، پای بر زمین بزن. ایوب^ع پای بر زمین بزد به سرعت زیر پایش چشمه آبی پدیدار شد در زیر پای دیگرش نیز همچنین. جبرئیل گفت: از این چشمه بدن خود را شستشویی ده تا تمام کسالت ها و مرض های تو برطرف شود و قدرت بینی. و از چشمه دیگر بنوش تا رحمت بینی. ایوب در آن چشمه فرورفت و هفت جای بدنش سلامت شد گویی که هرگز او دچار بیماری و مرضی نبوده است. خداوند به پاس صبر و شکیبایی بی ماندنش فرزندان را به او بازگرداند. پس از مدتی همسرش برای رسیدگی به حال او به آن مکان برگشت ولی از شوهر مریض و بیمار خود اثری نیافت. اشک از چشمانش جاری شد، ناله و زاری برآورد وای پیغامبر! وای بیمار من! ای کاش

می دانستم کدام گرگ تو را خورده تا من این درد را نداشته باشم که تو را پیدا نکنم؟! ایوب وقتی صدای رحمة را شنید آواز برآورد که ای زن چرا گریه می کنی؟! رحمة نزدیک او رفت و گفت: من اینجا بیماری داشتم، اکنون او را پیدا نمی کنم! تو می دانی او کجاست؟ یا حالش چطور است؟ ایوب گفت: بیمار تو چگونه بود؟ و اسمش چه بود؟ رحمة گفت: در وقت سلامتی شبیه تو بود، و اسمش ایوب بود. ایوب گفت: آن کسی که دنبالش می گردی من هستم. رحمة خوب نگریست متوجه شد که ایوب است او را در آغوش گرفت و شادمانی کرد. گفت: چه شد که سلامت گشتی؟ ایوب چگونگی حال و آمدن جبرئیل^(ع) و بوجود آمدن آن چشمه ها را نیز گفت. رحمة خدای را - عزوجل - شکر کرد. برای اینکه ایوب از ذمه سوگندی که درباره تازیانه زدن و تادیب همسرش یاد کرده بود رها شود به او وحی رسید که دسته ای از سوفا که دارای صد دانه باشد بردار و با ملایمت و مهربانی به همسرت بزن تا به قسم خود عمل کرده باشی تا همسر مهربانت هم که در دوران سختی و رنج با تو وفادار بوده از تو نرنجد.



آری خداوند در برابر صبر ایوب تمام نعمت های از دست رفته را به او باز گرداند و به همان اندازه به آن اضافه کرد تا این امر برای صاحبان و خردمندان پند و اندرزى باشد در هنگام سختی و بلا مضطرب نشود و با صبر و شکیبایی نجات خود را از خداوند طلب کند.